بررسی

ویژگی‌های یک همه‌گیری طبقاتی

بعد از شیوع بیماری کرونا و تبدیل آن به بحرانی جهانی مطالعات و مباحثات نظری فراوانی درباره پیامدهای بلندمدت آن درگرفت. کتاب «بیماری فراگیر در عصر نئولیبرال» مشتمل بر چند مقاله از دیوید هاروی به ضمیمه مقالاتی از آلن بدیو، کین برچ، شری برمن و بن ارنرایک تلاش دارد برخی گفتارها و نوشتارها را درباره بحران کرونا در میان نظریه‌پردازان چپ و انتقادی بازتاب دهد. تمرکز اصلی کتاب بر نوشته‌های هاروی است که می‌کوشد نسبت میان همه‌گیری و نظام جهانی نولیبرال را تبیین کند و برنامه‌ای تا حد ممکن عملی پیشنهاد دهد. به‌جای مقدمه، متنی از کین برچ، پژوهشگر بریتانیایی اقتصاد سیاسی آمده که به تعریفی اجمالی از نولیبرالیسم و تاریخچه آن می‌پردازد. در پیوست کتاب نیز سه مقاله ضمیمه شده است که نخستین‌شان گزارشی از بن ارنرایک، روزنامه‌نگار و رمان‌نویس آمریکایی درباره بحران متأخر اقتصادی جهانی و چگونگی سربرآوردن جنبش‌های مردمی در سراسر دنیاست. متن دوم، مقاله‌ای است درباره مخاطرات پیش‌رو از شری برمن استاد علوم سیاسی و نویسنده کتاب «دموکراسی و دیکتاتوری در اروپا: از رژیم کهن تا روزگار ما». او در مقاله‌اش هشدار می‌دهد که اگر منتقدان سرمایه‌داری نتوانند برای وضعیت بحران‌زده کنونی پاسخی عملی بیابند، نومحافظه‌کاران با احیای تجربه فاشیسم این فقدان را در میان هلهله مردم خسته از وضعیت، پر خواهند کرد. متن سوم، یادداشتی از آلن بدیو، فیلسوف فرانسوی است که با شرحی از وضعیت فعلی، باورش را به اینکه همه‌گیری کنونی هیچ پیامد سیاسی خاصی نخواهد داشت، بیان می‌کند.

هاروی در بحبوحه بحران کرونا با نوشتن چند مقاله و انجام مصاحبه تلاش کرد پیامدهای کرونا را از زاویه نقد اقتصاد سیاسی تحلیل کند و به پیامدهای آن برای پویایی جهانی انباشت سرمایه پرداخت. به‌زعم او انسدادها و اختلال‌های ناشی از کرونا در تداوم جریان سرمایه منجر به کاهش ارزش خواهد شد و اگر کاهش ارزش‌ها گسترده و عمیق باشد، نشانگر آغاز بحران‌ها خواهد بود. هاروی به نقش چین به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهانی اشاره می‌کند که در واقع پس از سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ سرمایه‌داری جهانی را عملا نجات داده و ضامنش شده است، بنابراین هرگونه ضربه به اقتصاد چین لزوما عواقبی جدی برای اقتصاد جهانی در پی خواهد داشت که پیش از آن نیز در موقعیت اسفباری بود. به باور او، الگوی موجود انباشت سرمایه پیش از این نیز با گرفتاری‌های فراوانی روبه‌رو بوده است و جنبش‌های اعتراضی که تقریبا در همه جا، از سانتیاگو تا بیروت رخ می‌داد، نشان‌دهنده این بود که الگوی اقتصادی غالب، برای توده‌های جمعیت خوب کار نمی‌کند. هاروی این مدل نولیبرال را به‌طور فزاینده‌ای بر سرمایه موهوم و توسعه وسیع در عرضه پول و ایجاد بدهی استوار می‌داند. این مدل هنوز با مشکل تقاضای مؤثر ناکافی برای تحقق ارزش‌هایی که سرمایه می‌تواند تولید کند روبه‌رو است. بنابراین پرسش این است که چگونه ممکن است الگوی اقتصادی مسلط، با مشروعیت و توان رو به کاهش، تأثیرات اجتناب‌ناپذیر همه‌گیری را جذب کند و از سر بگذراند. هاروی پاسخ به این سؤال را بسته به این می‌داند که چه مدت ممکن است این اختلال دوام و گسترش یابد؛ زیرا چنان‌که مارکس اشاره می‌کند، «کاهش ارزش به این دلیل رخ نمی‌دهد که کالاها نمی‌توانند فروخته شوند بلکه به این دلیل است که نمی‌توانند به‌موقع فروخته شوند». هاروی ارتباط همه‌گیری کرونا را با مسئله طبیعت و دست‌اندازی انسان به محیط زیست نیز بررسی می‌کند. او در آثار کلی خود به‌جای اینکه از ایده «طبیعت» به‌مثابه امری بیرون و جدا از فرهنگ، اقتصاد و زندگی روزمره بحث کند، نظرگاهی دیالکتیکی‌تر تحت عنوان «رابطه متابولیک با طبیعت» اتخاذ می‌کند: «هیچ فاجعه کاملا طبیعی‌ای وجود ندارد. بی‌شک، ویروس‌ها همواره جهش می‌یابند؛ اما شرایطی که در آن، یک جهش تبدیل به چیزی تهدیدکننده زندگی می‌شود، به اقدامات انسان وابسته است». هاروی با ارجاع به تجربه‌های قبلی، یکی از جنبه‌های منفی افزایش جهانی‌سازی را امکان‌ناپذیری جلوگیری از انتشار پرشتاب بین‌المللی بیماری‌های جدید می‌داند. ما در جهانی کاملا به‌هم‌پیوسته زندگی می‌کنیم که در آن تقریبا همه‌کس سفر می‌کنند. شبکه‌های انسانی به نحو بالقوه برای انتشار، گسترده و گشوده‌اند. از نظر او ابعاد خطر اقتصادی و جمعیتی وقتی مشخص می‌شود که این اختلال یک سال یا بیشتر طول بکشد و شرح می‌دهد که تأثیرات اقتصادی در سرتاسر جهان به نحو فزاینده‌ای از کنترل خارج می‌شود. اختلالات موجود در زنجیره‌های ارزش‌آفرین شرکت‌ها و در بخش‌های مشخصی، نسبت به آنچه در ابتدا تصور می‌شد، اساسی‌تر است. اثر بلندمدتش ممکن است کوتاه‌سازی یا متنوع‌سازی زنجیره‌های عرضه هم‌زمان با حرکت به سوی اشکال تولید نیازمند به نیروی کار کمتر (با پیامدهای سهمگین برای اشتغال) و اتکای بیشتر به سیستم‌های تولیدی هوش مصنوعی باشد. اختلال در زنجیره‌های تولید، تعدیل یا اخراج کارگران را در پی دارد که این امر تقاضای نهایی را کاهش می‌دهد؛ درحالی‌که تقاضا برای مواد اولیه مصرف مولد را پایین می‌آورد.

باور مرسومی وجود دارد که بیماری‌های عفونی، وقعی به طبقه یا دیگر موانع و مرزهای اجتماعی نمی‌نهند. از نظر هاروی همچون بسیاری سخنان از این دست، حقیقتی در آن وجود دارد: «در اپیدمی وبای قرن نوزدهم، فراروی از موانع طبقاتی آن‌قدر دراماتیک بود که جنبش بهداشت و سلامت عمومی از دل آن زاییده شد (و حرفه‌ای شد) و تا امروز نیز پاییده است. اینکه آیا جنبش مذکور در جهت حمایت از همگان طراحی شده یا تنها طبقات بالاتر، همیشه ناروشن بود». اما هاروی توضیح می‌دهد که امروز تأثیرات اقتصادی و اجتماعی از فیلتر تبعیض‌های «مرسوم» می‌گذرند و همه‌جا قابل رؤیت‌اند. مثلا نیروی کاری که انتظار می‌رود از شمار فزاینده بیماران مراقبت کند، در بیشتر مناطق جهان به‌طور معمول بسیار جنسیتی، نژادی و قومی انتخاب می‌شود. این امر تجلی دیگری از حضور نیروهای کار طبقه‌محور مثلا در فرودگاه‌ها و سایر بخش‌های تدارکاتی است. هاروی این نیروهای کار را «طبقه کارگر جدید» می‌نامد که در خط مقدم حاضرند: یا باید بار بدل‌شدن به نیروی کاری را تحمل کنند که بیشتر در معرض خطر ابتلا به ویروس است یا در پی سیاست تعدیل اقتصادی برآمده از ویروس بدون هیچ منبع مالی از کار برکنار می‌شوند. برای نمونه، این مسئله وجود دارد که چه کسی می‌تواند در خانه کار کند و چه کسی نمی‌تواند: «این مسئله شکاف اجتماعی را تشدید می‌کند و این پرسش را برمی‌انگیزاند که چه کسی در صورت تماس با فرد بیمار یا عفونت، می‌تواند خود را قرنطینه کند (با یا بدون پرداخت مالی). درست به همان سیاقی که آموختم زلزله‌های نیکاراگوئه (۱۹۷۳) و مکزیکوسیتی (۱۹۸۵) را «زلزله‌های طبقاتی» بنامم، پیشرفت کووید-۱۹ ویژگی‌های یک همه‌گیری طبقاتی، جنسیتی و نژادی را به تمامی نشانم می‌دهد».

بیماری فراگیر در عصر نئولیبرال
دیوید هاروی
گزینش و ترجمه: مریم وحدتی
ناشر: افکار
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

گفت‌وگو با علی معظمی درباره پیامدهای بحران ویروس کرونا در ایران به بهانه ترجمه کتاب «قواعد واگیری» اثر آدام کوچارسکی

آنجا که مرگ هم دموکراتیک نیست

علی سالم

موج چهارم کرونا ایران را فرا گرفته است. آمار مرگ‌ومیر دوباره بسیار بالا رفته و مسئولان ناتوان از پیشگیری بحران فقط تقصیر را گردن یکدیگر می‌اندازند. در زمینه واکسیناسیون هم جزء بدترین‌ها بوده‌ایم و ادامه این وضعیت قطعا ابعاد فاجعه را وخیم‌تر می‌کند. محققان رشته‌های ریاضی و زیست‌شناسی و پزشکی از صد سال پیش و از زمان شیوع بیماری مالاریا مشغول تحقیق و تلاش برای فهم الگوی شیوع همه‌گیری‌ها و پیش‌بینی نمودار و موج‌های جدید بیماری‌ها بوده‌اند و بررسی این یافته‌ها می‌تواند کمکی به فهم شرایط موجود کند. کتاب «قواعد واگیری» اثر آدام کوچارسکی که به‌تازگی با ترجمه‌ای روان و خوش‌خوان به قلم علی معظمی و به همت نشر چشمه منتشر شده تاریخ علم همه‌گیری در قرن بیستم است. نویسنده کتاب ریاضی‌دانی است که با سازمان بهداشت جهانی کار می‌کند و کار اصلی‌اش فهم همه‌گیری‌هاست؛ اما در حوزه‌های بسیار متفاوت دیگری همچون بازارهای مالی و شبکه‌های اجتماعی کار کرده و از آنها تجربه دست‌اولی دارد و در این کتاب مسئله واگیری را در حوزه‌های متعدد و متنوع انسانی که امروزه با آن سروکار داریم، واکاوی می‌کند. این کتاب می‌تواند بدون نیاز به پیش‌داشته‌های علمی تخصصی دید نسبتا خوبی درباره حوزه‌های مختلفی به دست دهد که مفهوم واگیری در آنها کاربرد دارد و خواندن آن می‌تواند تجربه‌ای لذت‌بخش برای طیف گسترده‌ای از خوانندگان باشد. این کتاب که نتیجه چند سال تحقیق نویسنده است، درست در آستانه شیوع همه‌گیری کرونا و ترجمه آن در اواخر سال ۱۳۹۹ منتشر شد. به بهانه ترجمه این اثر با علی معظمی گفت‌وگویی مکتوب کردیم. معظمی استاد فلسفه و علوم اجتماعی و مترجم آثاری همچون «بحران‌های جمهوری» اثر هانا آرنت، «فاشیسم» اثر کوین پاسمور و مجلدهایی از «تاریخ فلسفه راتلج» است. از او فراتر از بحث این کتاب درباره تأثیر همه‌گیری کرونا بر وجوه مختلف فکری، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی امروز پرسیدیم.

ترجمه‌های قبلی شما بیشتر در حوزه آثار فلسفی و علوم سیاسی بوده است. در پیشگفتار مترجم کتاب «قواعد واگیری» را نمونه خوبی از کتاب‌های «سنت علم برای عموم» عنوان کرده‌اید. چرا تصمیم گرفتید در این مقطع خاص سراغ این کتاب بروید؟ چه کسانی مخاطب این کتاب‌اند؟

همان‌طور که در همان مقدمه هم گفته‌ام، رفتن سراغ این کتاب اول مبتنی بر یک انگیزه شخصی بود؛ می‌خواستم بهتر اوضاع ناشی از شیوع کرونا را بشناسم و بتوانم حرف‌هایی را که نهادهای علمی و سیاسی می‌زنند بسنجم. بعد که کتاب را خواندم دیدم متن خوبی است و به کار طیف وسیعی از آدم‌ها با سواد معمول دبیرستانی می‌آید و می‌تواند برای فهم اوضاع مفید باشد. از نظر من مخاطب کتاب هر کسی است که همین حدود پیش‌زمینه را دارد و می‌خواهد وضع همه‌گیری را بهتر بشناسد.

این کتاب در مورد موضوعات واگیردار مختلفی بحث می‌کند. در واقع، نویسنده از الگوی بیماری همه‌گیر استفاده می‌کند و آن را به حوزه‌های دیگر بسط می‌دهد. الگوی واگیری در حوزه زیستی و بیماری‌های همه‌گیر چه کمکی به فهم واگیری پدیده‌های دیگر همچون شبکه‌های اجتماعی می‌کند؟ مثلا در همین اواخر با استقبال گسترده از شبکه اجتماعی جدید کلاب‌هاوس مواجهیم. آیا می‌توان فراگیری پدیده‌های مختلف را با الگوی بیماری‌های واگیردار توضیح داد؟

دقیقا یکی از خصوصیات کتاب همین است که گفتید. اصل بحث در حوزه بیماری‌های واگیردار طرح می‌شود ولی نویسنده در فصول مختلف نشان می‌دهد که چطور از دانشی که برای شناخت بیماری‌های واگیردار از اوایل قرن بیستم شکل گرفت به تدریج برای شناخت همه‌گیری در حوزه‌های مختلف اعم از اقتصاد، فرهنگ و سیاست استفاده شد. بحث شبکه‌های اجتماعی هم از بحث‌های مهم کتاب است که به نظرم به فهم جهان کنونی ما کمک می‌کند. بحث البته مفصل است و کسانی که علاقه داشته باشند می‌توانند در کتاب دنبالش کنند ولی در ارتباط با بخش آخر این پرسش شما خوب است به دو نکته از مضامین کتاب اشاره کنم. یکی در خصوص این است که چطور یک شبکه اجتماعی جدید می‌تواند گسترش موفقی داشته باشد؛ نویسنده با مثال‌های متعدد روشن می‌کند که نقش الگوریتم‌ها و ساختار برنامه‌نویسی و ترجیحاتی که در ساختار این شبکه‌ها تعبیه شده‌اند و پیش چشم ما نیستند، چقدر در این رابطه اهمیت دارند. به این ترتیب فراگیرشدن استفاده از این شبکه‌ها یا برنامه‌ها تا حد قابل توجهی متکی به دانش فنی و اجتماعی پشت آنهاست که اغلب مدام هم به‌روز می‌شوند تا جلب توجه کنند و موفق بمانند. از سوی دیگر در درون خود شبکه‌های اجتماعی هم مسئله تداول یا ترندشدن موضوعات مطرح است که این هم به‌نوبه خود بحث قابل توجهی در کتاب دارد و در اینجاست که نویسنده هم نشان می‌دهد که فرق تداول در شبکه‌های اجتماعی با الگوهای واگیری معمول بیماری‌ها چیست، در عین اینکه نشان می‌دهد از همان قواعد پیروی می‌کنند و از طرف دیگر نشان می‌دهد که هنوز فهم ما از این مسئله چقدر محدودیت دارد.

در ابتدای همه‌گیری بیماری کرونا برخی مقامات سیاسی کشورها از استراتژی «ایمنی گله‌ای» نام بردند که اصطلاحی پرکاربرد در علم همه‌گیرشناسی است و آدام کوچارسکی نیز در کتاب رابطه آن را با عوامل دیگر مثل واکسن شرح و توضیح می‌دهد که یک بیماری همه‌گیر بعد از چه مدت زمان و بعد از چند موج فروکش می‌کند. به نظر شما استفاده از این اصطلاح از سوی سیاست‌مداران تا حد پشتوانه‌ای علمی دارد و تا چه میزان بهانه‌ای است برای شانه خالی‌کردن دولت‌ها از سیاست‌های حمایتی دولت‌ها در قبال شهروندان؟ برخورد دولت‌های مختلف را با همه‌گیری کرونا چگونه ارزیابی می‌کنید؟

طی همه‌گیری جهانی کرونا سیاست‌مداران در کشورهای مختلف به راهبرد ایمنی گله‌ای اشاره کردند. بعضی می‌خواستند پایان کار را به تحقق ایمنی گله‌ای احاله کنند و برخی دیگر همسو با نهادهای بهداشتی جهانی ظاهرا نسبت به خطرات سیاستی که جامعه را رها می‌کند تا با «ایمنی گله‌ای» به مصونیت برسد، حساس‌تر بودند. با توجه به اینکه با یک اصطلاح فنی سروکار داریم باید فرض کنیم که سیاست‌مداران آن را از مشاوران بهداشتی خود آموخته‌اند. اما اینکه دقیقا چقدر فهمیده‌اند یا چقدر خواسته‌اند بفهمند، مسئله دیگری است. به لحاظ نظری می‌توان نشان داد این در کتاب به‌خوبی توضیح داده شده که وقتی درصد مشخصی از افراد جامعه مصونیت پیدا کنند، دیگر واگیری رخ نمی‌دهد؛ این مفهوم ساده «ایمنی گله‌ای» است. در خیلی از بیماری‌ها مصونیت فردی به‌طور «طبیعی» با یک بار مبتلاشدن به دست می‌آید؛ فرد یا با گرفتن بیماری می‌میرد یا اگر زنده ماند، یعنی سازوکار ایمنی بدنش توانسته از پس عامل بیماری‌زا برآید و بنابراین دست‌کم تا مدتی یا گاه همیشه، در برابر آن عامل مصون است. محاسبه برای هر عامل بیماری‌زایی بر اساس عدد تکثیرش نشان می‌دهد که چه درصدی از جامعه اگر مصون شوند، انتشار متوقف می‌شود. اما این محاسبه‌ای است که همه‌گیرشناسان برای واکسن‌زدن از آن استفاده می‌کنند؛ یعنی حساب می‌کنند که حداقل چه درصدی از جامعه باید واکسن بزنند تا انتشار بیماری متوقف شود. همه‌گیرشناسان خصوصا وقتی با بیماری‌هایی مواجه هستند که برای درصدی از افراد خطر مرگ دارد، فکر نمی‌کنند که رها کنیم تا بمیرند و بالاخره ایمنی گله‌ای با ابتلای همان درصد رخ دهد. اولا این فوق‌العاده غیرمسئولانه است و به معنی نشستن به تماشای مرگ آدم‌هاست تا ببینیم چه می‌شود. درثانی به‌ویژه وقتی با بیماری تازه‌ای سروکار داریم، مانند همین کووید۱۹، اصلا نمی‌دانیم که ابتلای فرد حتی اگر به بهبودی او منتهی شود تا چه مدتی سیستم ایمنی بدنش را مصون خواهد کرد و بنابراین نمی‌دانیم که امکان ایمنی گله‌ای وجود دارد یا نه. بنا بر همه اینها، رویکرد سیاست‌مدارانی که از ایمنی گله‌ای می‌گفتند، فوق‌العاده غیرمسئولانه و همان نشستن به تماشای مرگ شهروندان بود. دولت‌هایی که می‌خواستند مسئول‌تر باشند با سرمایه‌گذاری جدی در پرداخت یارانه به کسانی که باید کارهایشان تعطیل می‌شد تا فاصله اجتماعی امکان‌پذیر باشد و با تدارک وسایل ایمنی مانند ماسک و از همه مهم‌تر با آگاهی‌دادن عمومی و مداوم درباره بیماری به جامعه به مقابله آن رفتند. کسانی که به حرف مشاوران بهداشتی به‌درستی گوش دادند، احتمالا متوجه شدند که اگر با بیماری همه‌گیر مقابله جدی نشود، می‌تواند به نحوی خطرناک تبدیل به بیماری بومی یک منطقه شود و طی دهه‌ها با موج‌های رفت و برگشت کشتار آن مواجه شویم. همان وضعیتی که وبا در دوران قاجار در ایران داشت و از عوامل مهم فلج اقتصادی کشور و بروز بحران‌ها و قحطی‌های پی‌درپی بود.

در پیشگفتار مترجم گفته‌اید یکی از ویژگی‌های این کتاب حساسیت کوچارسکی نسبت به پیامدهای اخلاقی و سیاسی علم و کاربست‌های آن است. این حساسیت خود را در چه مواردی نشان می‌دهد و نویسنده چه راهی برای غلبه بر این معضلات ارائه می‌دهد؟

چند مضمون اساسی در خصوص پیامدهای اخلاقی کار علمی در این کتاب مرکز توجه بوده‌اند؛ یکی مسئله آزمایش‌های انسانی است؛ یعنی وقتی مثلا راه فهمیدن تأثیر یک روش درمانی یا تشخیصی، رفتن سراغ خود آدم‌ها و آزمایش‌کردن روی خود آنهاست. همین‌طور که این مدت بحثش در جریان بوده، مثلا در ساخت واکسن‌ها در مراحل مختلف، بالاخره باید سراغ آدم‌ها بروند و با روش‌های حساب‌شده روی جمعیت‌های مختلفی واکسن را آزمایش کنند و تأثیرش را بسنجند تا بعد بتوانند به کل جامعه تزریقش کنند. اینکه آزمایش‌های انسانی چطور انجام شود و نقش رضایت آگاهانه در واردکردن آدم‌ها به آزمایش چیست از جمله بحث‌های کتاب است. در کتاب همچنین به نمونه‌هایی از رسوایی‌های بزرگ اخلاقی در زمینه آزمایش‌های انسانی اشاره می‌شود و مسئله دیگری هم که کتاب در این ارتباط به آن می‌پردازد، این است که با «علمی» که از راه چنین آزمایش‌هایی به دست آمده چه باید کرد؟ مضمون دیگر بحث گردآوری اطلاعات شخصی آدم‌ها توسط پژوهشگران، استفاده از آن و محرمانه‌بودنش و باز همان مسئله رضایت آگاهانه است. در این زمینه خصوصا توجه نویسنده، به دلیل پژوهش‌هایی که خودش درگیرش بوده، استفاده از داده‌های تلفن‌های همراه مردم و عواقب آن است. به‌طور کلی بحث استفاده از داده‌هایی که در فضای دیجیتالی‌شده از مردم موجودند یا قابل تولید هستند، یکی از بحث‌های جالب این کتاب است. مضمون سوم مسئله آموزش درست علمی شهروندان، در برابر فریب و خرافه‌های ضدعلمی یا شبه‌علمی است؛ اینکه نقش رسانه‌ها و دولت‌ها در این زمینه چیست و مثلا مزخرفاتی که جنبش‌های ضدواکسن‌زدن در دنیا می‌پراکنند، اگر از سوی دولت‌ها و رسانه‌ها با آنها برخورد مناسبی نشود، چطور می‌توانند خطری فوق‌العاده جدی برای سلامت عمومی به بار آورند و در زمانی نه‌چندان بلند موجبات مرگ عده زیادی را فراهم کنند؟ بحث‌های جالب و مرتبط دیگری هم هست راجع به پوشش خبری وقایعی مثل خودکشی یا تجاوز. چیزی که در همه اینها مشترک است و ما را به بخش انتهایی پرسش شما یعنی راه مقابله با این مشکلات می‌رساند، یکی مسئله آگاهی‌بخشی و آموزش علمی به شهروندان است و دیگری جلب رضایت آگاهانه آنها برای استفاده از هر اطلاعاتی یا واردکردنشان در هر روند آزمایشی‌ای. این دو به هم مربوط هستند؛ چون پیش‌شرط حرف‌زدن از رضایت آگاهانه حد متعارفی از آگاهی است.

عکس: امیر جدیدی

یکی از معضلات بعد از کرونا درگرفتن شایعات فراوان بود و خود نویسنده نیز در یادداشتی که در ماه‌های اول همه‌گیری کرونا نوشت، اطلاعات غلط در مورد ویروس کرونا را مسری‌ترین بخش آن دانست. در ایران نیز در مواجهه با بحران کرونا علم و شبه‌علم به هم آمیخت و بازار شایعات و اطلاعات غلط داغ بود. نظر شما دراین‌باره چیست؟

شبه‌علم همان‌طور که در پرسش قبل هم صحبتش شد، می‌تواند فوق‌العاده خطرناک باشد. یکی از دلایل رواج شبه‌علم، سوای میلی که به هر حال در جامعه به دانستن هست و ترسی که نسبت به خطر بیماری وجود دارد و آدم‌ها دنبال راه‌حل‌های سریع برای خلاصی از آن می‌گردند، متکی به ضعف آموزش علمی است. راجع به ایران پرسیدید، ببینید با زمین حاصلخیزی که ما برای خرافات داریم، رواج شبه‌علم هم بسیار آسان‌تر و روی همان بستر صورت می‌گیرد. وقتی در جایی می‌شود به قصد تبلیغ کتاب درسی پزشکی را آتش زد و فیلم گرفت و پخش کرد، این یعنی زمینه برای رواج خیلی چیزها که حتی ظاهر علمی هم ندارند، بلکه ضد علم موجود هستند مهیاست. متأسفانه رواج انواع اطلاعات غلط، که دسته‌بندی‌هایی هم برایش در این کتاب آمده، و برخی از آنها به قصد سست کردن اعتماد عمومی به نهادهای علمی یا رسانه‌های آزاد صورت می‌گیرد، فوق‌العاده مخرب هستند. این اطلاعات غلط هم سلامت عمومی را در مواقعی مثل الان به خطر می‌اندازند و هم اعتماد عمومی به نهادهای مقوم جامعه را از بین می‌برند. شما نگاه کنید به بحث‌هایی که همین الان بر سر واکسن‌زدن یا نزدن در جریان است: حالا ما که واکسن نداریم بزنیم، ولی می‌شنویم که خیلی‌ها می‌گویند که واکسن نخواهند زد چون اعتماد ندارند. این را می‌توان هم حاصل ناکارآمدی آموزش عمومی علمی در جامعه دانست و هم نتیجه رواج انواع و اقسام خرافات و اظهارنظرهای متناقض و استفاده از هر گفتار شبه علمی به اقتضای توانایی مسئولان برای پوشاندن مقاصد یا ناکارآمدی‌هایشان در این مدت.

قواعد واگیری
چرا چیزها منتشر می‌شوند و چرا از انتشار باز می‌ایستند
آدام کوچارسکی
ترجمه: علی معظمی
ناشر: چشمه
قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

ویروس کرونا همانطور که در هر موج جدیدش با جهش‌های ژنتیکی و علائم جدید پزشکان را غافلگیر کرد بر فهم و ادراک عموم مردم نیز تأثیری عمیق بر جای گذاشت. به نظر شما بعد از کرونا فهم ما از وضع کنونی، چه در مقیاس جهانی و چه در مقیاس محلی، چه تغییری کرده است؟ پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن را چطور ارزیابی می‌کنید؟

راجع به تاثیرات این بیماری در موضوعات مختلف از جمله همین فهم و ادراک عمومی مورد اشاره شما نظرپردازی‌های فراوانی شده است. من راستش فکر می‌کنم برآورد تاثیرات احتمالی آن الان چندان ممکن نیست؛ خصوصا که ما هنوز در میانه ماجرا هستیم. مرحله‌ای که ما هنوز از سر نگذرانده‌ایم، و می‌تواند در این زمینه بسیار تعیین‌کننده باشد، ماجرای واکسن زدن و توفیق یا شکست‌هایش است که به نظرم نقشی مهمی می‌تواند در ادراک و فهم عمومی داشته باشد. از این گذشته تصوری که مردم از دولت‌هایشان هم داشتند بعد از این بیماری، اگر بگذرد، ممکن است دستخوش تغییر جدی شود و این به ارزیابی عمومی از عملکرد حکومت‌ها برمی‌گردد و اتفاقا این از جاهایی است که رسانه‌ها و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت‌ها به دردسر می‌افتند چون با مسائل انتزاعی یا موضوعاتی که درکش در دسترس عموم باشد سر و کار ندارند، عملکرد دولت‌ها مستقیم روی زندگی و مرگ آدم‌ها اثر گذاشته و بخش‌های بزرگی از جوامع راجع به این عملکردها ارزیابی‌های عینی دارند. سوای ادراک عموم، فکر می‌کنم نخبگان علمی هم کار بزرگی پیش‌روی خود می‌بینند. این بحران نشان داد که سواد عمومی، رواج خرافات و شبه‌علم، و تصمیم‌گیری‌های سیاسی علمی و غیر علمی در مرگ و میر آدم‌ها چقدر می‌توانند سهمی مستقیم داشته باشند. بنابراین تلاش برای جاانداختن بیشتر آموزش علمی و مقابله با انواع آموزه‌های ضد علم از هر زمانی در حیات نسل‌های زنده فعلی خودش را وظیفه جدی‌تری نشان داده.

بحران کرونا در اغلب کشورها با اعمال وضعیت اضطراری، منع عبور و مرور، تعلیق هرگونه گردهمایی و نیز تعلیق خدمات آموزشی و فرهنگی همراه شد. برخی متفکران از تبدیل این وضعیت به سرمشقی عادی در حکمرانی انتقاد کرده‌اند. در عمل نیز سیاست‌گذاری‌های دولت‌ها موافقان و مخالفان خود را داشت و در برخی نقاط گروه‌هایی از جامعه در واکنش به محدودیت‌ها دست به اعتراض زدند. در عین حال، در کشورهایی با نظام‌های سیاسی بسته‌تر و نظام‌های اقتصادی ناتوان‌تر، برخلاف انتظار، از اعمال وضعیت‌های اضطراری کمتر استقبال شد. مشاهده این دوگانگی‌ها و گاه چندگانگی‌ها ما را به چه نتایجی می‌رساند؟

راستش باید بگویم که فکر می‌کنم نظرورزی برخی از متفکران شهیر در این زمینه بسیار غیرمسئولانه و ناشی از نادانی بود؛ خصوصا مطالبی که آدم نام‌آوری مثل آگامبن گفت و بر آن اصرار ورزید؛ آن هم در کشوری مثل ایتالیا که در ماه‌های آغازین شیوع، یکی از غم‌انگیزترین صحنه‌های مرگ مبتلایان بود. اینکه با الگوهای از پیش حاضر، حتی الگوهای ظاهرا مترقی، سراغ هر چیزی برویم و بخواهیم تکلیفش را روشن کنیم، به جای اینکه راجع به خود آن مسئله که بسیار هم جدی است مستقلا فکر کنیم و اطلاع کسب کنیم نتایج نظری خوبی به بار نمی‌آورد. همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید گرایش نظام‌های بسته یا نظام‌های با اقتصاد ضعیف به اعمال محدودیت‌ها اصلا یکدست نبود. در کشورهای دموکراتیک هم با تنوع قابل‌توجهی از رویکردها سر و کار داشتیم و این‌طور نبود که همه لزوما این را فرصتی برای بستن فضا ببینند. مسائل واقعی روی زمین در فرصت تنگی که حکومت‌ها پیش روی خود می‌دیدند در انتخاب سیاست‌هایشان خیلی تاثیرگذار بود و خوب ابن‌الوقت بودن سیاستمداران خیلی جاها به فاجعه دامن زد. در عین حال در کشورهای مختلف هم دیدیم که خواست عمومی برای اعمال کردن یا نکردن محدودیت هم تابع عوامل متنوعی بود و انعکاسش تأثیرات مختلفی داشت. اگر رویکرد استثنائی چینی‌ها را کنار بگذاریم، به نظرم نتیجه عمومی که می‌توانیم بگیریم این بود که دولت‌ها اصلا برای مقابله با این بحران آماده نبودند؛ حتی دولت‌های دموکراتیک و این یکی از نتایج وخیم شکل جاری سیاست روز در دنیاست که سیاست‌گذاران به اموری که نتایج ملموس و قابل حصول در کوتاه‌مدت نداشته باشد کمتر می‌پردازند چون می‌خواهند خیلی زود از نتایج کارهایی که می‌کنند خودشان بهره‌برداری کنند. این فقط آفت دموکراسی‌ها نیست؛ نظام‌های بسته و متزلزل هم به‌رغم اینکه به خواست عمومی یا رأی عمومی بی‌اعتنا هستند اما باز، به دلیل دینامیسم درونی قدرت درونیشان، در پی نتایج عاجل‌اند.

بیماری همه‌گیر چند انتخاب اخلاقی سخت پیش روی بشر قرار داد: سلامتی یا آزادی؟ زندگی خوب یا معیشت؟ بیشترین فایده برای بیشترین افراد یا حقوق فردی؟ نسل‌های فعلی یا آینده؟ آیا اصلا پاسخی برای این دوراهی‌ها وجود دارد؟ آیا در وضعیت همه‌گیری کرونا باید به صرف زندگی چسبید یا کیفیت زندگی نیز مهم است؟ اگر بنا به برآوردهای کنونی درباره کشورهای فقیر همه‌گیری چند سال دیگر طول بکشد می‌توان بین این دوگانه‌ها به مصالحه‌ای دست یافت؟

من واقعا فکر نمی‌کنم انتخاب برای ما، اگر اصلا انتخابی داشته باشیم بین آزادی و سلامت باشد. یعنی با توجه به وضعی که داریم با چنین گزینه‌ای روبه‌رو نیستیم. شاید جاهای دیگر هم این دو گانه به این شکل برقرار نباشد. در غیاب تدابیر حمایت از سلامتی ما «آزاد»تر نبودیم. به نظرم مضامینی که با این همه‌گیری جدی بودنشان بیشتر به رخ کشیده شد، نقش سازوکارهای مسئولیت‌پذیرکردن دولتمردان و حکمرانی مبتنی بر دانش بود. همچنین دیدیم که حتی «صرف زندگی» هم بدون سطحی از کیفیت می‌تواند به راحتی بلاموضوع شود. یعنی وضع همه‌گیری تاکید دوباره‌ای بود بر اینکه وقتی زندگی‌های ما از سطحی از کیفیت پایین‌تر هستند آسان هم از دست می‌روند. وضع کشورهای فقیر به راستی نگران‌کننده است. اگر عزمی جهانی برای واکسن‌زدن عمومی رایگان در این کشورها ایجاد نشود هم شاهد فجایع انسانی بیش از این خواهیم بود و هم این کشورها تبدیل به کانونی برای تهدید سلامت جهانی می‌شوند. البته رویکرد عمومی سازمان بهداشت جهانی همیشه جلب حمایت برای مهار بیماری در این کشورها بوده و معمولا هم توفیق نسبی داشته، باید دید این بار چه می‌شود. ولی در خصوص مصالحه، راستش من همانطور که گفتم نمی‌توانم در قالب دوگانه‌های مفهومی مورد نظر به ماجرا فکر کنم.

برخی با توجه به آمار بالای مرگ و میر و ناتوانی برخی کشورهای غربی از الگوی اقتدارگرایانه چین در مهار کرونا دفاع کردند. نظر شما درباره واکنش‌های مختلف دولت‌ها به کرونا چیست و پیامدهای ماندگار کرونا بر سیاست جهانی و روابط بین‌الملل چیست؟

ببینید چین شاید بیشترین توجه را گرفت ولی تنها نمونه موفق نبود و حتی موفق‌ترین نمونه هم نبود. در همان ابتدا در بین کشورهای آسیایی همسایه چین ویتنام توفیق خیلی خوبی داشت در حالی که اصلا زیرساخت‌های اعمال نظارت و مهارش مانند چین نبود (یا در تکنولوژی با کشوری چون هنگ‌کنگ یا سنگاپور قابل قیاس نبود) ولی با اعمال قرنطینه‌های واقعا حساب شده علمی و راه انداختن کارزار گسترده آگاهی‌رسانی عمومی در ماه‌های نخست بهتر از خیلی کشورها عمل کرد. بعدا دنبالشان نکردم. سنگاپور هم البته با داشتن زیرساخت تکنولوژی سطح بالایش، توفیق قابل ملاحظه‌ای داشت، اما شاید از همه موفق‌تر در ماه‌های اول نیوزلند بود؛ کشور واقعا دموکراتیک با نخست‌وزیری آزادی‌خواه و مترقی. در بین کشورهای اتحادیه اروپا هم آلمان در شش ماه نخست شیوع با فاصله عملکردی بهتر از بقیه داشت؛ به دلیل همین تنوع است که فکر می‌کنم پررنگ کردن گزینه اقتدارگرایی یا آزادی و پیوند زدنش با توفیق یا شکست در مقابله با همه‌گیری درست نیست و به فهم ما کمک زیادی نمی‌کند.

عده‌ای از متفکران پیامد نهایی کرونا را افزایش احساسات نژادپرستی، ناسیونالیسم و نظامی‌گری می‌دانند، اما برخی خوش‌بین‌ترند و معتقدند از دل این دوران می‌تواند جهان بهتری ظهور کند. بحران کرونا نشان داد که هیچ دولت و نهاد بین‌المللی به تنهایی قادر به غلبه بر چالش‌های بیماری‌های همه‌گیر نیست. به همین دلیل اخیرا رهبران فرانسه، آلمان، انگلیس و ۲۱ کشور دیگر از پنج قاره جهان و همچنین رئیس سازمان جهانی بهداشت و رئیس شورای اروپایی، خواستار تدوین و تصویب معاهده بین‌المللی درباره بیماری‌های همه‌گیر برای مقابله با بحران‌های بهداشتی آتی شدند. با وجود ساختار کنونی حاکم بر اقتصاد و سیاست جهان و با توجه به تنش‌هایی که بر سر محموله‌های ماسک در ماه‌های اولیه این بیماری بین کشورهای غربی و آمریکا درگرفت و نیز وضعیت فعلی واکسیناسیون تا چه حد می‌توان به همکاری‌های بین‌المللی امیدوار بود و تا چه حد از تشدید مرزهای ملی و برقراری تبعیض‌های جدید سخن گفت؟

اینکه مقابله با چنین بحران‌هایی مستلزم وجود همکاری‌های بین‌المللی مؤثر و جدی و استقرار ساختارهای بلندمدت رصد و حفاظت از سلامت در سطح جهان است برای بسیاری واضح‌تر شده. ولی واقعا معلوم نیست دولت‌ها به چه سویی بروند. همین وضع فعلی واکسن را که اشاره کردید ببینید؛ نهادهای علمی مختلفی هشدار می‌دهند که این نحوه توزیع واکسن و تمرکزش بر روی بخش کوچکی از جمعیت جهان می‌تواند در راه جلوگیری از همه‌گیری بی‌اثر از آب درآید. ممکن است در بخش بزرگی از جمعیت دنیا که با تاخیر فراوان واکسن خواهند زد یا اصلا نخواهند زد جهش‌های دیگری از ویروس رخ دهد که حتی همان بخش واکسن زده هم در برابرش مصونیت نداشته باشند و روز از نو! نتیجه‌ای که می‌گیرند این است که باید به فکر برنامه‌ای جهانی برای واکسن‌زدن یکنواخت‌تر در سراسر دنیا بود تا هم سریع و هم همزمان بشود این همه‌گیری جهانی را مهار کرد. اما خوب در جاهایی از دنیا که واکسن‌زدن به مردم خودشان را جدی گرفته‌اند فعلا اولویت خودشان هستند و ممکن است زمان برای مهار جهانی همه‌گیری عملا از دست برود.

تصور عام از ویروس همیشه این بوده که فقیر و غنی نمی‌شناسد و همه را درگیر می‌کند. در ابتدای همه‌گیری کرونا برخی به همین دلیل از «دموکرات بودن» آن سخن گفتند. با این‌حال، با گذشت زمان و تجربه مواجهه مختلف دولت‌ها با بحران کرونا و نیز نحوه واکسیناسیون در کشورهای مختلف شکاف بین کشورهای شمال و جنوب آشکارتر و این تصور کمرنگ‌تر شد. آیا هنوز می‌توان به خصلت دموکراتیک ویروس‌ها استناد کرد یا آنکه بحران کرونا بار دیگر مسائل طبقاتی را پیش چشم آورده است؟

اتفاقا بیماری اکثر اوقات خیلی طبقاتی تلفات می‌گیرد. اینجا که شما به آمار هم نیاز ندارید. سطح درآمدی از حدی که پایین‌تر باشد می‌شود دید که چگونه آدم‌ها در معرض خطر مدام ابتلا هستند. اینجا در غیاب هر نوع حمایت مؤثری از مزدبگیران فرودست کلا تعطیل کار به قصد حفظ فاصله اجتماعی برای طیف وسیعی یا ناممکن است یا چشم‌انداز گرسنگی بلافاصله است. شاید ویروس وقتی وارد بدن کسی شد فقیر و غنی نشناسد؛ که آنجا هم می‌شناسد و کسی که تغذیه درستی نداشته و با انواع محرومیت‌های جسمانی روبه‌رو بوده بیشتر در خطرست، اما در یک مرحله قبل‌تر کسی که فقیرست بیشتر در معرض این نوع ابتلاست. خوب اینجا متاسفانه رویکرد دولتی هم به مهار بیماری فاصله را تشدید می‌کند: وقتی کسی در حد رئیس ستاد مقابله با کرونا می‌گوید بخش خصوصی برود واکسن بخرد، مستقل از اینکه ممکن باشد یا نه، نشان می‌دهد که برای گوینده اولویت راضی‌کردن بخشی از مردم است که می‌توانند در بازار آزاد واکسن بخرند و البته امتیاز دادن به کسانی که می‌توانند واکسن وارد کنند؛ نه مصون‌سازی برابر همه شهروندان. ما در سابقه تاریخی‌مان هم در دوره‌های طولانی شیوع وبا همین را داشتیم؛ اغنیا می‌توانستند رخت برکشند و از نواحی شیوع دور شوند. فقرا می‌ماندند و می‌مردند. نه! وقتی زندگی‌مان برابر و دموکراتیک نباشد، مرگمان هم به هیچ رو دموکراتیک نیست.

عکس: عباس کوثری، شرق

بررسی

خاستگاه دموکراسی

دموکراسی یکی از پربسامدترین اصطلاحات در میان مردم، سیاستمداران و نظریه‌پردازان است. در دموکراسی‌های کهن‌سال و صدساله اروپا و آمریکا بعضی خواهان دموکراسی بیشتر و برخی دیگر خواستار رفع نارسایی‌ها و کمبودهای آن هستند. در دموکراسی‌های نوپا، مردم نگران حفظ و دوام نهادهایی هستند که برای برقراری دموکراسیِ «واقعی»، پایدار و مؤثر لازم است. در جایی که هنوز دموکراسی به وجود نیامده، مخالفان حکومت در آرزوی سر برآوردن آن به صورت‌های گوناگون هستند، اگرچه همه، اعم از موافق و مخالف، از دموکراسی حرف می‌زنند، ولی هیچ‌کس نمی‌داند باید چه برداشت دقیقی از این واژه داشته باشد. دموکراسی به معنای مفهومی عام و کلی به شکل حکومت در یونان باستان اطلاق می‌شود. این مفهوم را می‌توان مساوی با سیاست تعریف کرد؛ شکلی از سیاست رهایی‌بخش که مبارزه و مقاومتی است علیه هرگونه سلطه. چگونه این معنی از این واژه مستفاد می‌شود؟ دموکراسی به عنوان مفهومی در برابر دیگر شکل‌های حکومت‌داری در یونان باستان و در برابر دعاوی گروه‌های دیگری مطرح شد که حکومت را برازنده خود می‌دانستند، مثل اشراف و نجیب‌زادگان. در برابر حاکمیت این گروه‌ها، دموکراسی به عنوان حکومت مردم بر مردم مفهومی دیالکتیکی دارد: چراکه اگر هر حکومتی را شکلی از سلطه بدانیم بنابراین حکومت مردم بر مردم نیز به معنی سلطه مردم بر مردم است مگر آنکه دموکراسی را برپایه دیالکتیک خودگردانی و کنارگذاشتن حکومت تعریف کنیم؛ دموکراسی همان وضع یا جایی است که مردم در آن معنای حکومت را تغییر می‌دهند. پس دموکراسی را نمی‌توان به عنوان یک نظام حکومتی در کنار سایر نظام‌های حکومتی در نظر گرفت. دموکراسی به عنوان سیاست رهایی‌بخش مستلزم فاصله‌گیری از حکومت و ایجاد فضایی برای ایستادگی در برابر حکومت است- برای ساختن جامعه‌ای که در آن نیازی به سلطه و درنتیجه نیازی به حکومت بر مردم نباشد. این مفهوم کلی دموکراسی نوعی آرمان است و دستکم به لحاظ نظری پشتوانه‌ای برای مبارزات فراهم می‌کند.

به تازگی کتاب «دموکراسی (رساله‌ای آموزشی)» اثر ژان بشلر به فارسی ترجمه و منتشر شده که به تعریف و بررسی جوانب مختلف این مفهوم و سیر تاریخی آن پرداخته است. بشلر متولد ۱۹۳۷، متفکر فرانسوی و استاد جامعه‌شناسی تاریخی در سوربن و عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی فرانسه است. او که با زبان و ادبیات فارسی آشناست چند سال پیش سفری به ایران نیز داشت و به ایراد چند سخنرانی پرداخت. بشلر در فصل اول کتاب به ماهیت سیاست می‌پردازد. قبل از سیاست، تعریف خود را از انسان ارائه می‌دهد: انسان قبل از هر چیز با آزادی، عقلانیت و هدفمندی تعریف می‌شود. امر سیاسی از نظر بشلر نظمی است که برقراری صلح را از طریق عدالت در یک واحد سیاسی و مدیریت جنگ میان واحدهای سیاسی بر عهده می‌گیرد. انسان آزاد، انسان حسابگر، انسان هدفمند، انسان معمایی، انسان اجتماعی، انسان هم‌ستیز و انسان سیاسی وجوه مختلفی هستند که رابطه فرد را با جمع آشکار می‌کنند.

فصل دوم به اهداف سیاست می‌پردازد. در این فصل نویسنده تلاش می‌کند با دقتی که در ارائه بحث نشان می‌دهد تعاریفی بدون ابهام- فارغ از اعتقادات، تعصبات و ایدئولوژی‌ها- از اهداف عینی سیاست، صلح و عدالت ارائه دهد. رژیم سیاسی مجموعه دستگاه‌ها و رویه‌هایی است که باید برقراری صلح را از طریق عدالت در یک واحد سیاسی امکان‌پذیر سازد. این معنا وسیع‌تر از معنای پذیرفته‌شده توسط حقوق منطبق بر قانون اساسی و علم سیاست است که نقش رژیم سیاسی را به آنچه بشلر عدالت برآمده از قانون اساسی می‌خواند کاهش می‌دهد. این تفاوت‌ها در معنای فقط در تعریف و ناشی از دیدگاه‌های مختلف است و نویسنده در دیدگاه خود قائل به وجود حداقل دو نوع رژیم سیاسی است: رژیم یا رژیم‌هایی که برقراری صلح و عدالت را امکان‌پذیر یا تسهیل می‌کنند، و آنهایی که مانع آن می‌شوند. به این دو نوع رژیم می‌توان از پیش نوع سومی اضافه کرد که دقیقا مجموعه رژیم‌هایی است که روی خط فرضی موجود بین دو رژیم قطبی اشاره‌شده جای می‌گیرد و عناصر این دو را در نسبت‌های بی‌نهایت متنوع با هم ترکیب می‌سازند.

موضوع فصل چهارم شناسایی، تشخیص و تعریف نهایی و انحصاری‌ترین خصوصیات یک رژیم دموکراتیک در مفهوم ناب آن است. فصل پنجم رابطه دموکراسی را با صلح و عدالت شرح می‌دهد. نویسنده در فصل ششم نشان می‌دهد که روند دموکراتیک‌سازی را که در نیمه دوم قرن شانزدهم در اروپا آغاز شد- و جنگ استقلال هلند بر ضد اسپانیا را می‌توان اولین نشانه برجسته آن دانست- می‌توان به‌صورت اختراع مجدد دموکراسی پس از یونان باستان تلقی کرد. این اختراع مجدد سبب پدیداری پدیده‌های جدیدی شده است که برخی از آنها مربوط به حوزه شناخت هستند، مانند: فلسفه سیاسی و ایدئولوژی‌ها و نیز اقتصاد سیاسی، علوم سیاسی و تاریخ- در اروپایی که از سوی دیگر در اوایل قرن هفدهم علوم را اختراع کرده بود- برخی استراتژی‌ها و تمام تاکتیک‌هایی که به‌طور کم‌وبیش عمدی در خدمت ایجاد یک نظم سیاسی جدید و از طریق انتشار و انعکاس بعدی آن، در خدمت بازسازی سازماندهی مجدد و عمیق همه نظام‌ها قرار گرفتند، آخرین گروه پدیده‌ها مربوط به حوزه ساخت و ایجاد سازمان‌ها و نهادهایی می‌شوند که به مدرنیت شکل داده‌اند. در میان این نهادها، نهادهای عمومی مرکزی بین قرن‌های هفدهم تا بیستم در اروپا و ایالات متحده به وجود آمدند. این نهادها به این دلیل به‌طور برجسته‌تر مورد توجه قرار گرفته‌اند که نقشی تعیین‌کننده در ثبات و تأثیر دموکراسی‌ها داشته‌اند و حداقل از قرن هجدهم به بعد موضوع یک آموزش تخصصی به نام حقوق عمومی قرار گرفته‌اند.

فصل بعد به مفهوم فضیلت دموکراسی اختصاص دارد. بشلر تاکید مونتسکیو را در این مورد مدنظر قرار می‌دهد که می‌گوید «اصل بنیادی»، یا به عبارت بهتر، محرک اخلاقی جمهوری‌ها که دموکراسی ما هستند، فضیلت به معنای درنظرگرفتن منفعت مشترک قبل از منفعت شخصی است. فصل هشتم درباره شرایط امکان‌پذیری دموکراسی و خاستگاه‌های آن است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا در برخی نقاط جهان و کشورها دموکراسی‌ها شکل گرفتند و در برخی دیگر نه. فصل نهم به نارسایی‌ها و فسادهای دموکراسی می‌پردازد و فصل آخر به سیر تحول دوباره دموکراسی می‌پردازد. در بلندترین مقیاس زمانی ممکن، یعنی تاریخ نوع انسان، دموکراسی در واحدهای سیاسی می‌میرد اما واقعیت این است که دموکراسی همیشه موفق شده است در مکان‌ها و زمان‌های دیگری از نو زاده شود.

دموکراسی (رساله‌ای آموزشی)
ژان بشلر
ترجمه: سعید کامران
ناشر: آگه
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

هجوم نظریه توطئه سیاسی بی‌منطق برای نفی علم

نبرد علیه واقعیت

گراهام لاتُن . ترجمه: خسرو کلانتری

[خواننده قطعا با برخی از «نظریه‌های توطئه» آشنایی دارد. نظریه جدید و بسیار خطرناک، نظریه «کیوآنون» است که احتمالا بیش‌ازپیش آن را خواهیم شنید. بد نیست ایده‌ای درباره این نظریه رو به رشد داشته باشیم].

با گذشت هفته‌ها و ماه‌های کووید۱۹، من خود را در نظریه توطئه‌ای هرچه متحیرکننده‌تر و وحشتناک‌تر یافته‌ام. من خود یک نظریه‌پرداز توطئه نیستم، مگر اینکه این باور را که درحال‌حاضر جهان را عمدتا دیوانگان اداره می‌کنند، تئوری توطئه بدانید. آن‌گاه که اولین بار لغت «کیوآنون» (QAnon) را شنیدم آن را در رده «نظریه زمین مسطح» به‌عنوان اعتقاد حاشیه‌ای، هرچند عصبی‌کننده اما بی‌آزار، قرار دادم؛ اما هرچه بیشتر درباره این تئوری آموختم بیشتر نگران شدم که بتواند هرگونه شانس گذر از همه‌گیری به جهانی سبزتر و منورتر را منتفی کند.

ممکن است از نظر شما هم، طوری که من ابتدا فکر کردم، «کیوآنون» ارزش صرف وقت بر سر آن را نداشته باشد. ممکن است که شما نیز بیندیشید که مقاله‌ای درباره «کیوآنون» جایی در یک مجله علمی عمومی ندارد؛ ولی تحمل داشته باشید.

خلاصه بگویم، کیوآنون یک نظریه دست‌راستی افراطی توطئه است که اعتقاد دارد جهان را کودک‌بازان شیطان‌پرستی اداره می‌کنند که برای رابطه جنسی و نیز یک ترکیب طولانی‌کننده حیات که از غدد فوق‌کلیوی کودکان گرفته می‌شود، اقدام به قاچاق کودکان می‌کنند. این نام خود را از شخصیت مشکوکی به نام «کیو» گرفته است که «اطلاعات داخلی» را در صفحات اعلانات اینترنتی به اشتراک می‌گذارد. با وجود اینکه این‌همه تماما مزخرف است، نام دو رئیس‌جمهور ایالات متحد در گفتمان متوهمین «کیوآنون» آورده می‌شود: اوباما به‌عنوان یکی از نخبگان کنترل‌کننده و ترامپ به‌عنوان خودِ «کیو» یا رهبر نبرد علیه نخبگان و «دولت مخفی»، تشکیلاتی در سایه که در واقع ایالات متحد را اداره می‌کند.

اینها هیچ‌یک مبنایی در واقعیت ندارد و وجود نظریه‌های توطئه مهمل و متعفن امر تازه‌ای نیست؛ اما «کیوآنون» آن را به سطح جدیدی رسانده است؛ به نظریه توطئه فراگیری تکامل یافته که می‌تواند همه باورهای پریشان را در بر گیرد و توطئه‌های متخاصم را تحت شعار واحد متحد کند. باورهای آن به گفتمان روزانه، ازجمله رسانه‌های اصلی نشت می‌کند. چند کاندیدای حزب جمهوری‌خواه آشکارا حامی «کیوآنون» هستند و پیروان آن حضوری هرچه نمایان‌تر و پرآواتر در تجمعات انتخاباتی ترامپ دارند. اگر ترامپ به‌رغم آرا، ریاست‌جمهوری را برای خود حفظ کند، آرای «کیوآنون» او را دوباره به کاخ سفید رسانده است؛ اما اگر ببازد و دبه درآورد، پیروان «کیوآنون» در بین کسانی خواهند بود که به‌رغم نتیجه او را دوباره به قدرت برسانند.

اشتباه نکنید، رأی‌دهندگان آمریکا حق دارند هر طور که می‌خواهند برای رئیس‌جمهور مورد نظرشان رأی دهند و نتیجه باید قانونی باشد؛ اما اگر ترامپ چهار سال دیگر رئیس‌جمهور آمریکا بماند پیامدهای فاجعه‌باری برای نبردهای مرگ‌وزندگی ما علیه تغییر آب‌وهوا، کاهش تنوع زیستی، تخریب محیط زیست و همه‌گیری‌های بیشتر فاجعه‌آمیز خواهد داشت. تنها سیاست‌های علم‌محور است که می‌تواند ما را از این چاه برهاند.

جای تعجب نیست که «کیوآنون» کاری با علم یا سیاست علم‌محور ندارد. در آن جهان‌بینی اینها تنها ابزاری دیگرند در دست نخبگان تا توجه را از آنچه در واقعیت می‌گذرد، منحرف کنند و بهانه‌ای برای اعمال سیاست‌هایی برای تثبیت موقعیتِ وضع موجودِ خود. در طول همه‌گیری، «کیوآنون» مشخصا به ضدعلم‌بودن مُنجر شده است. به‌تازگی «کیو» اعلام داشته که کووید۱۹ یا یک دروغ است یا سلاحی بیولوژیک و تغییر آب‌وهوا یک کلاهبرداری است.

این آشکارا حرکتی هوشمندانه از جانب «کیو» بود. بنا بر پژوهشی از سوی گروه‌های هوادار حفظ محیط زیست، «کیو» برخی از منکران سرشناس تغییر آب‌وهوا را - که خود در حال گسترش نظرِ انکار کووید۱۹ بودند- وسوسه کرده است تا سم «کیوآنون» را بپراکنند. من کاملا انتظار دارم کنشگران ضد واکسن امروز ملحق‌شوندگان بعدی به این قافله باشند.

به نظر می‌آید زمانی که خود را از قید یک بخش از واقعیت رها کرده باشی، رهاکردن از مابقی به سادگی صورت می‌گیرد.

«کیوآنون» صرفا بازار نظریه‌های توطئه را در اختیار نگرفته است؛ بلکه به یک مجتمع توطئه صنعتی نفیِ واقعیت تبدیل شده که مهم‌ترین انتخابات سراسری ایالات متحده را پس از آخرین انتخابات برگزارشده تحت تاثیر قرار می‌دهد.

مبارزه با «کیوآنون» اگر ناممکن نباشد، امری دشوار است. ثابت شده است که بسیاری از مقولات اعتقادی «کیوآنون» به طوری چشمگیر و آشکارا نادرست بوده‌اند؛ مانند این اتهام که زیرزمینِ یک پیتزافروشی در شهر واشنگتن مرکز یک حلقه کودک‌بازان بوده است (چنین نبوده و اصولا این رستوران زیرزمین ندارد)؛ اما این شکست‌ها تنها به تقویت باور معتقدان کمک می‌کند.

با نگاهی مثبت، «کیوآنون» را به‌عنوان موردپژوهی شگفت‌انگیزی از روان‌شناسی و رفتار انسانی در نظر می‌گیرم که نشان می‌دهد ذهن ما تا چه حد می‌تواند از واقعیت منحرف شود، چطور نیروهای اجتماعی می‌توانند مردم را به جهان‌هایی موازی بکشانند و چطور می‌توانیم اعتقاداتی را با وجود شواهد انکارناپذیر علیه آن، حفظ کنیم؛ ولی به واقعیت بازمی‌گردم.

باور کنید من نمی‌خواهم به تبلیغات این مردم اکسیژن بدهم یا به نظریه ضدتوطئه‌ای دامن بزنم که به‌شدت می‌پندارد که «کیوآنون» از قدرتی بیش از آنچه در واقعیت دارد، برخوردار است؛ ولی فکر می‌کنم وقت آن رسیده که مخاطبان بیشتری نسبت به اینکه این تئوری تا چه حد خطرناکی نفوذمند می‌شود، آگاه شوند. معتقدان «کیوآنون» تنها پیروان غیرعادی «زمین مسطح»، یا شیادانی فعال برای منافع صنعتِ سوخت فسیلی نیستند. آنان در نبرد با واقعیت‌اند، یک نبرد هستی‌شناختی که واقعا نمی‌خواهید در آن بازنده شوید.

*این یادداشت در سپتامبر ۲۰۲۰ و پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در نیوساینتیست منتشر شده است.